

مطالعات علوم انسانی؛ کامیابی‌ها و کاستی‌ها

قاسم ترخان*

چکیده

اگرچه از گذشته‌های دور، بر علوم رایج در حوزه‌های علمیه، علوم دینی اطلاق می‌شد و پیش از انقلاب نیز افرادی مانند شهید مطهری از آن سخن گفته‌اند، ولی پس از انقلاب اسلامی ایران، تحولاتی در این عرصه مطالعاتی پدید آمد که نوشتار حاضر با روش آماری درصدد تبیین آن است.

پس از تأکید رهبران انقلاب (امام و رهبری) بر ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی و تأسیس نهادها و پژوهشگاه‌هایی در جهت تحقق آن، سه رویکرد عمده در موافقت با علوم انسانی اسلامی شکل گرفت. این جریان‌ها با همه کاستی‌ها و فاصله تا نقطه مطلوب، به توفیقات فراوانی نایل آمدند و به لحاظ کمی و کیفی در سه محور «نقد علوم انسانی رایج» (شامل نقدهای معرفتی، اخلاقی، دینی و کارکردی)، «پژوهش‌های تام و وافر درباره پیرانگاره‌های علوم انسانی» (شامل تبیین دقیق رابطه علم و دین و ماهیت علوم انسانی اسلامی و معیار دینی بودن، امکان، جواز و مطلوبیت و ضرورت علوم انسانی) و «تولید رشته‌های علوم انسانی اسلامی» گام‌های اثرگذاری برداشته‌اند. مطالعات آماری از فراوانی تولیدات در دو محور نخست حکایت دارد.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، انقلاب اسلامی، علم دینی، رابطه علم و دین، تمدن اسلامی.

* استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (tarkhan86@gmail.com).

مقدمه

پیش از پرداختن به موضوع اصلی نوشتار، لازم است اموری به عنوان مقدمه تبیین شود که در ذیل بدان پرداخته خواهد شد:

۱. مفاهیم

یکی از امور مقدماتی، مفهوم‌شناسی است؛ به ویژه مفاهیمی همچون علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی که توضیح آن در ادامه طرح خواهد شد

۱-۱. مقصود از علوم انسانی

از «علوم انسانی» تعاریف گوناگونی ارائه شده است. گاهی مقصود از آن معنای عامی است که شامل دانش‌هایی می‌شود که در بردارنده قضایا و قیاسات «تبیینی» اخباری «تکلیفی» الزامی و «ترجیحی» ارزشی معطوف به بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌های فردی و اجتماعی آدمیان در وضعیت‌های گوناگون و ظروف گوناگون حیات انسانی است و زمانی نیز مقصود از آن علوم انسانی تجربی^۱ یا علوم رفتاری - اجتماعی می‌باشد که در افق خاص محدود به رشته‌هایی از معرفت می‌شود که صرفاً از روش تجربی بهره می‌برند و به انسان قدرت پیش‌بینی می‌دهند (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۶، ص ۷۳-۱۰۷).

اگرچه می‌توان از نقش انقلاب در شکوفاسازی و تعمیق علوم انسانی به معنای عام آن سخن گفت، اما محل نزاع و معرکه آرا در معنای خاص علوم انسانی است؛ از این رو این معنا محور بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. موضوع این علوم، انسان متعارفی است که در دسترسی تجربه و آزمون قرار می‌گیرد و شامل گزاره‌هایی می‌شود که رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها را تبیین یا تفسیر می‌کند (ر.ک: فروند، ۱۳۷۲، ص ۳۳/سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

۱-۲. مقصود از علوم انسانی اسلامی

مقصود از علوم انسانی اسلامی، معرفت و دانشی است که به‌گونه‌ای به دین استناد دارد. حاصل پژوهش نویسنده در سال‌های اخیر نتایج ذیل را داشته است:

اولاً، دوگونه عنصر و متغیر رکنی و غیررکنی در ماهیت و هویت علوم دخیل‌اند. عناصری مانند مبادی، منابع، موضوع، مسائل و نظریه‌های علمی، غایت و روش علم از عناصر رکنی و متغیرهای ماهیت‌ساز و مولد علم‌اند که تکون و تشخیص ماهوی هر دانش و مسائل اساسی آن در گرو آنهاست. عناصری مانند مؤسس، ظروف تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و تکون و تطور و ساختار صوری دانش از عناصر غیررکنی و متغیرهای هویت بخش علم‌اند که موجب تعیین هویت دانش‌ها می‌شوند.

ثانیاً، شاخص دینی شدن علوم به دینی شدن هریک از عناصر مذکور است؛ یعنی دینی بودن هریک از این عناصر در دینی بودن علوم تأثیرگذارند، اما به تناسب اینکه وصف دینی شدن وصف کدامیک از عناصر پیش گفته است (وصف علم یا معلوم یا عالم و بانیان علم یا عوامل بیرونی دخیل در علم) از قابلیت شدت و ضعف برخوردار می‌شود.

۲. فرایند پژوهش و چهارچوب نظری تحقیق

روشن است که اگر بخواهیم کامیابی‌ها و کاستی‌های مطالعات ناظر به اسلامی‌سازی علوم انسانی را در بازه زمانی چهل ساله پس از انقلاب مورد بررسی قرار دهیم، انجام تحقیقی میدانی و آماری ضروری به نظر می‌رسد. دراین جهت لازم است تیم ویژه‌ای با بررسی کمی و کیفی جریان‌ها، پژوهشگاه‌ها و نهادهایی که پس از انقلاب به منظور اسلامی‌سازی علوم انسانی شکل گرفته‌اند، کامیابی‌ها و کاستی‌ها را مورد ارزیابی قرار دهد.

بی‌شک درجهت بررسی کمی، موارد ذیل می‌توانند به‌عنوان شاخص مطرح شوند:

۱. آثار علمی تولیدشده اعم از متون و منابع مکتوب؛ مانند کتاب و مقاله و...؛

۲. نیروی انسانی تربیت شده؛

۳. گفتمان ایجاد شده؛

۴. خدمات ارائه شده.

در جهت بررسی کیفی (میزان اثرگذاری) شاخص های ذیل را می توان مورد توجه قرار داد:

۱. تیراژ و تعداد چاپ کتاب و مقاله؛

۲. میزان ارجاعات در نمایه استنادی علوم ایران؛

۳. تعداد مراجعه در کتابخانه های حوزوی و دانشگاهی؛

۴. ارزیابی کیفی نخبگان و خبرگان.

آنچه در پژوهش حاضر صورت گرفته، همه این موارد نیست. البته این کاری است که از عهده یک فرد خارج است، بلکه صرفاً تحلیلی بر اساس دستاوردهای بارگذاری شده به وسیله مراکز منتخب در فضای مجازی می باشد. این اطلاعات اگرچه با این کاستی مواجه اند که اولاً، ناقص اند و ثانیاً، روزآمد نیستند، ولی می توانند ما را به واقعیت موجود در این عرصه با ضربی از خطا نزدیک کنند.

۳. کامیابی ها و کاستی ها

کامیابی ها و کاستی ها را در محورهای ذیل می توان بررسی کرد:

۳-۱. شکل گیری جریان های مخالف و موافق

در این دوران از شکل گیری چهار جریان اساسی می توان نام برد که در نوع خود یک موفقیت است؛ زیرا تولید علم در بستر تضارب آرا شکل می گیرد؛ برخی که می توان آنان را جریان غرب گرا نامید، منکر علوم انسانی اسلامی شدند. اینان مجموعه دانش غربیان را تأیید کرده و به تحول علوم انسانی باور ندارند و می کوشند نقدهایی را متوجه نظریه علم

دینی کنند و آن را ناممکن یا بدون فایده جلوه دهند. اینان در عین حال نقدهایی را نیز متوجه علوم انسانی مطرح در ایران دارند و کتاب‌هایی را نیز در این باره تألیف کرده‌اند؛ مانند: آسیب‌شناسی نقادانه علوم انسانی و اجتماعی در ایران که در سال ۱۳۹۴ از سوی بهاره آروین، حسین ابراهیم‌آبادی و علی پایا تألیف و توسط پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به چاپ رسید.

موافقان علم دینی را در سه رویکرد عمده ذیل می‌توان جای داد:

رویکرد اول، پذیرش علوم انسانی متداول را امری اجتناب‌ناپذیر دانسته و در خوشبینانه‌ترین شکل، تحول در علوم انسانی را به منزله تغییرات ظاهری در متون و سرفصل‌های دانشگاهی برای رفع برخی تعارضات آشکار میان آموزه‌های اسلامی و نظریه‌های غربی و سکولار می‌داند.

رویکرد دوم، با کنارگذاشتن کامل علوم انسانی متداول و حتی نفی روش‌شناسی‌های رایج علمی، تحول در علوم انسانی را به معنای جایگزین نمودن آموزه‌های نقلی اسلامی با علوم انسانی موجود می‌داند. این جریان غرب‌ستیز اگرچه گرایش‌های گوناگونی دارد، اما همگی بر این نکته باور دارند که تمامی دستاوردهای غربیان نادرست و کفرآلود و طاغوتی‌اند و باید با روش دیگری به علوم انسانی اسلامی دست یافت. با توجه به نگاه این جریان، باید بر اساس نصوص دینی یا با تکیه بر ایمان و ولایت الهی علم دینی را تأسیس و تولید کرد. جریان‌هایی مانند مکتب تفکیک و جریان فرهنگستان علوم اسلامی که مرحوم سیدمنیرالدین حسینی آن را مطرح کرد، به رویکرد غرب‌ستیزانه تعلق دارند.

رویکرد سوم که نگاه آن به موضوع تحول در علوم انسانی به دور از هرگونه افراط و تفریط، نگاهی متعادل است، بر این باور است که علوم انسانی و طبقه‌بندی آن باید بر اساس جهان‌بینی اسلامی مورد بازنگری قرار گیرد و در این بازنگری قطعاً علاوه بر تحول در فلسفه علوم انسانی و به تبع آن، فلسفه‌های هر علم (فلسفه‌های مضاف) و ضمن ارائه

روش‌شناسی‌های جدید، در جایگاه و کارکرد روش‌شناسی‌های متداول علمی نیز تغییراتی حاصل شود؛ بنابراین رویکرد سوم علاوه بر درک فواید گزینش همه وجوه مثبت و ممتاز علوم انسانی متداول، بیش از هر چیز بر تولید فکر و تئوری و تأسیس بنیان‌های جدید علمی بر پایه مبانی و اصول دینی و توجه به اقتضانات بومی تأکید دارد.

گفتنی است این رویکرد جریان‌هایی را به خودش اختصاص داده است:

جریان غرب‌گزین به دنبال نفی مطلق دستاوردهای علمی غرب نیست و از سوی دیگر غرب‌گرایانه به علوم غربی نمی‌نگرد. این جریان شکل‌فرایندی و مدل‌سازی غربیان را برای تولید علم دینی آموزنده تلقی می‌کند و برای روش‌های عقلی و تجربی و شکل‌روش‌شناسی و برخی از دستاوردهای علوم غربی، ارزش معرفت‌شناختی قائل است. دیدگاه‌هایی مانند نظریه علم دینی حداکثری آیت‌الله جوادی آملی و همچنین نظریه علم دینی مبنایی - ارزشی - اجتهادی آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی را می‌توان در طیف نظریه‌های غرب‌گزینانه قرار داد.

جریان غرب‌گریز با صرف‌نظر از حق و باطل بودن علوم انسانی غربی درصدد تأسیس علوم انسانی اسلامی می‌باشد و بر این باور است که می‌توان با روش دینی و اجتهادی به چنین علمی دست یافت. جریان‌ها و نظریه‌هایی مانند نظریه آیت‌الله شهید محمدباقر صدر و نظریه استاد عابدی شاهرودی با عنوان علم دینی اجتهادی عام و نظریه برخی از پژوهشگران پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با عنوان «مدل پارادایم اجتهادی دانش دینی» (پاد) در طیف جریان غرب‌گریزانه می‌باشند.

در این بین دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد مانند جریان عقلانیت اسلامی و نظریه الگوی حکمی - اجتهادی که استاد عبدالحسین خسروپناه بر آن تأکید می‌ورزد، یا الگوی دوسطحی (تجربی و غیرتجربی) علم دینی که حجت‌الاسلام حسین بستان پیشنهاد می‌دهد (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۵۹ / خسروپناه و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۵۹-۶۲۴ / شریفی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۳-۲۶۵).

در طول سال‌های گذشته تقریباً رویکرد اول بر دیگر رویکردها غلبه داشته است و همین امر موجب گردیده تا اقدامات انجام‌شده در زمینه تحول در علوم انسانی قانع‌کننده نباشد. البته باتوجه به تدریجی بودن تولید علوم انسانی اسلامی صرف این مقدار وقت و هزینه برای پختگی یک امر ضروری بوده است.

۳-۲. ایجاد مراکز آموزشی و پژوهشی

پس از انقلاب اسلامی مؤسسات و نهادها و پژوهشگاه‌هایی مانند پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مجمع عالی حکمت اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع، دانشگاه امام صادق^ع، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و... برای اسلامی کردن علوم انسانی تأسیس شده و به‌عنوان متصدی این موضوع شناخته شده‌اند.

این مراکز بر اساس اطلاعاتی که در پایگاه‌های خود بارگذاری کرده‌اند، رویکردهای متفاوت و دستاوردهایی نیز داشته‌اند که به‌رغم فقر منابع و به‌روز نبودن اطلاعات این پایگاه‌ها می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

همه این نهادها پس از انقلاب اسلامی شکل گرفته‌اند.

اگرچه توجه اصلی این مراکز به تربیت نیروی انسانی و تولید علم (انتشار کتاب، مجله و...) بوده است، اما تمرکز چندانی بر تولید علوم انسانی اسلامی نداشته‌اند.

در این میان از جهت تولید کتاب و مقالات از بین مراکزی مانند مؤسسه امام خمینی^ع، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و دانشگاه باقرالعلوم^ع و فرهنگستان، بیشترین سهم از آن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی بوده است؛ برای نمونه

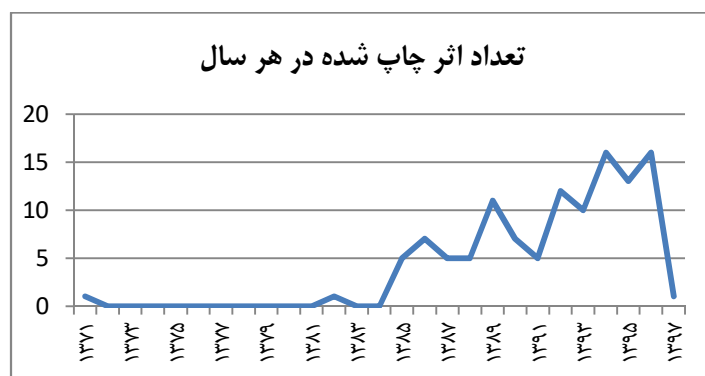
در بازه زمانی ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۶ این مراکز ۴۹۰ کتاب و ۱۵۷۷ مقاله منتشر کرده‌اند که ۱۷۱ کتاب و ۵۵۸ مقاله به این مرکز اختصاص دارد:

تعداد کتب منتخب	تعداد مقالات منتخب	نهاد
۱۳۵	۴۳۴	مؤسسه امام خمینی <small>علیه السلام</small>
۱۶۳	۴۱۸	پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۱۷۱	۵۵۸	پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
۲۱	---	فرهنگستان
---	۱۶۷	دانشگاه باقرالعلوم <small>علیه السلام</small>

۳-۳. تنوع حوزه‌های پژوهشی

پیش از انقلاب مباحث ارائه شده در باب علوم انسانی از جهت موضوعی بسیط و مجمل بود و شامل همه عرصه مورد نیاز نبود برای مثال اکثراً به حوزه رابطه علم و دین اختصاص داشت، اما پس از آن پژوهش‌ها در سه حوزه نقد علوم انسانی متداول، پیرانگاره‌ها (عناصر پیرامونی علم یا نظریه؛ مانند سخن گفتن از رابطه علم و دین و مباحث مربوط به معنای علم دینی و علوم انسانی اسلامی و امکان و هستی‌پذیری، جواز، بایستگی، فایده‌مندی و ضرورت علوم انسانی اسلامی) و حوزه تولید رشته‌ها علمی متمرکز شد اگرچه در برخی حوزه‌ها کار بیشتری در این چهل سال صورت گرفت و برخی حوزه‌های دیگر نیازمند پژوهش‌های بیشتر است.

بر اساس نمودار ذیل، مطالعات درباره علوم انسانی از سال ۱۳۸۴ سیر صعودی به خود گرفته است:



در ادامه هریک از حوزه‌های پیش‌گفته مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۳-۱. نقد علوم انسانی متداول

آسیب‌شناسی علوم انسانی رایج از جمله گام‌های اساسی و پیشین در تولید علوم انسانی اسلامی به‌شمار می‌آید. این بحث‌ها ضمن آنکه از جهت کارکردی ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی را به اثبات خواهد رساند، می‌تواند کمک شایانی در ترسیم وضعیت مطلوب علوم انسانی نماید.

بررسی وضعیت موجود از حیث کمی و کیفی: حاصل بررسی ۱۲۳ اثر معرفی شده در فضای مجازی از آن حکایت دارد که تنها ۱۳ اثر به حوزه نقد اختصاص دارد و البته برخی از آثار در نقد وضعیت موجود علوم انسانی در ایران است. نخستین این آثار مربوط به سال ۱۳۸۸ می‌باشد.

گستره محتوایی نقدها شامل نقدهای معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی می‌باشد.

نقدهای معرفتی شامل نقد مبانی و روش و نظریه و... است و در دو سطح حداقلی^۱ و حداکثری مطرح شده است. در نقد حداکثری بر نادیده‌انگاری عوامل فراطبیعی تأثیرگذار در عالم طبیعت^۲ و عدم درک همه وجوه واقعیت^۳ از سوی علوم تجربی تأکید شده و سکولاریسمیون گزاره‌های علوم انسانی، نه تنها برای جامعه اسلامی مضر دانسته شده است،^۴ بلکه ادعا شده است که به جهت فقدان مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی صحیح، توصیف درستی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی جامعه سکولار نیز به دست نمی‌دهد.^۵

۱. ناقدان حداقلی علم جدید را فاقد بنیان متافیزیکی استوار می‌دانند؛ در نتیجه حتی اگر یافته‌هایش در محدوده جهان مادی قابل اعتماد باشد، مدل‌های دیگر آنکه به عوالم برتر از ماده اشاره دارد - یعنی تعمیم‌های متافیزیکی عالمان علوم جدید - نارواست و مورد خدشه خواهد بود (نصر، ۱۳۷۹، ص ۲۵).
۲. ناقدان حداکثری معتقدند نقیصه علم جدید به محدوده مابعدالطبیعه خلاصه نمی‌شود، بلکه اطلاق یافته‌های علم جدید بر امور مادی را نیز دچار مشکل می‌کند؛ زیرا عوالم برتر در عالم ماده، تأثیر فعال و دمامد دارند و عالم مادی فروترین ساخت واقعیت است (ر.ک: ترخان، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱-۱۷۷).
۳. علم در بهترین حالت، به درک وجوهی از واقعیت نایل می‌شود، ولی درک همه وجوه واقعیت و احاطه بر همه عوامل دخیل، حتی اگر ممکن باشد، معمولاً دور از دسترس است، بدین لحاظ علم دینی می‌تواند در مواردی این نقیصه را نیز برطرف کند و وجوه دیگری از واقعیت و بخشی از عوامل دخیل در پدیده‌ها را که از نگاه عالمان تجربی مخفی مانده، آشکار سازد (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴).
۴. برخی معتقدند با مروری به برنامه‌های توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که در دوره‌های گوناگون در ایران با توجه به نظریه‌های علمی به مرحله اجرا در آمده است، می‌توان به این نتیجه رسید که برنامه‌ریزی‌های انجام شده در این سه عرصه، بر مبانی سه‌گانه اثبات گرایی (برنامه‌های توسعه اقتصادی عمدتاً بر این مبنا ارائه شده‌اند)، تفسیری (برنامه‌های توسعه فرهنگی را می‌توان منبعث از این مبنا دانست) و انتقادی (اغلب برنامه‌های توسعه سیاسی با چنین رویکردی ارائه شده‌اند) بوده است و از آنجاکه پارادایم‌های گفته شده در برخی موارد متعارض با مبانی اسلامی است، تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی را با مشکل و موانع جدی روبه‌رو ساخته است (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳-۳۱۹).
۵. در برخی نقدها آمده است: محدودیت هریک از پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی در هستی‌شناسی سبب شده است حوزه معرفت‌شناسی آنها نیز با محدودیت روبه‌رو شود. هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی عینیت‌گرا در پارادایم اثباتی، هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم تفسیری و در نهایت هستی‌شناسی خلاقانه و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم

از جهت اخلاقی نیز برای نمونه این نقد ارائه شده که علم در درون خود فاقد عنصری است که پژوهش‌های علمی را جهت دهد و بهره‌گیری از یافته‌های علم را هدایت و مهار کند. از سویی دیگر علم در مقام تحقق با اخلاق خاصی (انسان‌محوری، رابطه خصمانه با طبیعت و...) ملازم بوده که می‌توان این نقیصه را با دین حل کرد (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷-۲).

از جهت دینی، نیز بر این نکته تأکید شده که علوم جدید در برخی موارد دعاوی ناموجهی را مطرح می‌کنند که در تعارض با دین است. این تعارض گاهی میان اهداف و آرمان‌های علم جدید با اهداف دین و زمانی نیز در ناحیه گزاره‌های توصیفی و تبیینی است. بخش دیگری از نقدهای ارائه شده مربوط به کارآمدی علوم انسانی رایج است. در این باره بر این نکته تأکید می‌شود که برخی از نظریات علوم انسانی رایج نه تنها راهگشای مشکلات جاری کشور نیستند، بلکه سال‌هاست که در کشورهای مبدأ نسخ شده‌اند. گاهی این ناکارآمدی در مراحل پنج‌گانه نهضت اسلامی^۱ مورد بررسی قرار گرفته و ادعا شده این علوم نتوانسته‌اند مرحله اول یعنی انقلاب اسلامی را پیش‌بینی کنند. مرحله دوم (تشکیل نظام اسلامی) نیز بر اساس نظریه‌پردازی علوم انسانی غربی درباره مدل حکومت و امر سیاست نبوده است. در مرحله سوم (تشکیل دولت اسلامی) نیز اگرچه تاکنون نهادها و ساختارهای متناسب طراحی شده، اما به دلیل ضعف در علوم انسانی این امکان فراهم نشده است که در همه زمینه‌ها الگوهای اسلامی بر پایه اصول اسلامی و

→

انتقادی، باعث شده است علم حاصل از این پارادایم‌ها به صورت ناقص عرضه شود و توانایی توضیح کامل واقعیت را نداشته باشد (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳-۳۱۹).

۱. این مراحل در دیدار آیت‌الله خامنه‌ای با دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴ از سوی ایشان مطرح شده است.

عقلانیت طراحی، عرضه و پیاده‌سازی شوند. مرحله چهارم (تشکیل جامعه اسلامی؛ یعنی جامعه‌ای که همه مقاصد، اهداف و آرمان‌های اسلام مانند عدالت فراگیر و... در آن تحقق یافته باشد) را نیز نمی‌توان از علوم انسانی سکولار و تئوری‌های اقتصاد سرمایه‌داری و... انتظار داشت؛ براین اساس به طریق اولی، مرحله پنجم (تشکیل امت اسلامی یا ایجاد تمدن اسلامی) نیز نیازمند مجاهدت گسترده علمی و عملی و تولید علوم انسانی متناسب با این اهداف می‌باشد که از آن به علوم انسانی اسلامی تعبیر می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

با نگاهی به اقدامات انجام‌شده باید گفت پژوهش‌هایی که در این محور به سرانجام رسیده قابل تقدیر است؛ مانند آنچه آقای خسروپناه در جلد دوم کتاب **در جست‌وجوی علوم انسانی** انجام داده یا مقالاتی که در نقد علوم انسانی متداول در جلد چهارم مجموعه مقالات نخستین کنگره بین‌المللی علوم انسانی ارائه شده است و...، اما در جهت عمق بخشی به نقدهای وارده و تولید محتوا در سطح مطلوب، باز پژوهی چالش‌ها و آسیب‌هایی که علوم انسانی رایج با آن مواجه‌اند، ضروری به نظر می‌رسد؛ از این‌رو لازم است برنامه‌هایی در جهت هدایت مراکز پژوهشی یا انجام پژوهش‌های ضروری و کاربردی ترتیب داده شود. در هر حال به نظر می‌رسد که باید در جهات معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی نقدها عرضه شده و برنامه‌ریزی‌ها صورت پذیرد.

بی‌شک نقد علوم انسانی رایج از جهات گفته‌شده باید شامل همه عناصر و مؤلفه‌های این علوم شود. اگرچه نقد برخی از عناصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ برای نمونه روش علوم انسانی رایج از جمله مواردی است که باید بیش و پیش از دیگر موارد مورد ارزیابی قرار گیرد؛ یعنی علاوه بر نقد گزاره‌ها و نظریه‌ها و نیز نقد مبانی، پیش‌فرض‌ها و اهداف آنها، باید روش‌های تحقیق که در حکم ماشین تولید علوم انسانی می‌باشند، مورد

بررسی قرار گیرند.^۱ همچنین بررسی مبانی دینی‌ای که به‌صورت عام و مشترک در نقد علوم انسانی و به‌صورت خاص در نقد علم خاصی از علوم انسانی به‌کار می‌آید، از جمله مباحث اساسی در پروسه تولید علم دینی خواهد بود.

۳-۳-۲. پژوهش‌های پیرانگاره‌ای

یکی از گام‌هایی که پس از انقلاب پی‌گیری شد، پژوهش درباره مسائل پیرامونی علوم انسانی مانند رابطه علم و دین و معنای علم دینی و علوم انسانی اسلامی و امکان و هستی‌پذیری، جواز، بایستگی، فایده‌مندی و ضرورت علوم انسانی اسلامی است که از آن به پیرانگاره‌های علوم انسانی تعبیر کردیم.

بررسی وضعیت موجود: این مباحث هرچند نقشی در ساخت ماهیت علوم انسانی اسلامی و مدعیات اصلی آن ندارند، اما آنها نیز پیش از هرچیز باید بررسی و تلقی به قبول شده باشند، تا سخن‌گفتن از علوم انسانی اسلامی روا گردد.

حاصل بررسی ۱۲۳ اثر موجود در فضای مجازی بدون احتساب کتاب‌های که به ساحات علوم انسانی مانند اقتصاد و جامعه‌شناسی و... است از آن حکایت دارد که ۱۰۴ اثر به پیرانگاره‌ها مربوط است و نخستین این آثار نیز به سال ۱۳۷۱ تعلق دارد.

از جهت محتوایی بخشی از این آثار به مباحث علم و دین (به‌عنوان مبنای علم دینی) می‌پردازند که غالباً ترجمه‌اند و بخشی ناظر به چهار موضوع پیش‌گفته‌اند که در این میان دو موضوع ذیل از اهمیت مضاعفی برخوردار می‌باشد.

۱. برخی اندیشمندان این مرحله را شامل چهار گام دانسته‌اند: الف) نقد کتاب‌های درسی به‌لحاظ روشی و محتوایی؛ ب) نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر؛ ج) نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر از آموزه‌های اسلامی؛ د) نقد مبانی و پارادایم‌ها و روش‌شناسی علوم انسانی غربی با مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی اسلام (ر.ک: خسروپناه و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۵۱).

الف) توسعه در معنای علم دینی

اینکه مقصود از اسلامی شدن علوم انسانی چیست؟ در گرو تبیین دقیق از دینی شدن علوم است. پیش از انقلاب اگرچه افرادی مثل شهید مطهری از علم دینی سخن گفته‌اند و چهار معنا برای آن ذکر کرده‌اند، اما در حدّ همان طرح مسئله بود ولی پس از انقلاب به صورت جدی آن گونه که خواهد آمد با سخنان امام و رهبری این موضوع مورد پی گیری قرار گرفت. مروری بر دیدگاه‌های متفاوت در باب معنای علوم دینی، این ادعا را به اثبات می‌رساند:

پیش از انقلاب این اصطلاح دست کم دو کاربرد روشن داشته است:

الف) علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است یا چیزهایی (قرآن و سنت) است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود. به بیان دیگر علمی که به بررسی و تفسیر گزاره‌های دینی می‌پردازند؛ مثل علم کلام «که عقاید دینی را از متون دینی استخراج و توصیف می‌کند»، علم تفسیر قرآن، علم حدیث و علم فقه «که مقصود خداوند و اولیای دین را از عبارات موجود در متون دینی استنباط و عرضه می‌کنند» (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۲۲).

ب) افزون بر این موارد، علمی که به تنقیح مبانی و مبانی تفسیر و اجتهاد می‌پردازند و مقدمه علوم دسته اول به شمار می‌آیند؛ مانند ادبیات عرب از صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و... و کلام عقلی، اخلاق عقلی، حکمت الهی، منطق، اصول فقه، رجال و درایه (همان).

شهید مطهری در پاسخ به این پرسش که مقصود از «علوم اسلامی» چه علمی است؟ با طرح این مطلب که علوم اسلامی را می‌توان چند گونه تعریف کرد و بنا به هر تعریف، موضوع تفاوت می‌کند، ضمن اشاره به دو معنای مذکور دو معنای دیگر را به معنای علم دینی افزوده است.

ج) علومی که به‌گونه‌ای جزء واجبات اسلامی است؛ یعنی علومی که تحصیل آن علوم هرچند به‌نحو واجب کفایی بر مسلمانان واجب است.

د) علومی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته‌اند؛ اعم از آنکه از نظر اسلام آن علوم واجب و لازم بوده یا خیر و اعم از آنکه آن علوم از نظر اسلام ممنوع بوده است یا خیر، ولی به‌هرحال در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان راه خود را طی کرده است؛ مانند نجوم احکامی («نه نجوم ریاضی») و بعضی علوم دیگر.

وی به اصطلاح سوم؛ یعنی دیدگاه کاربردی تمایل بیشتری نشان می‌دهد و علم دینی را عبارت از هر دانشی می‌داند که برای جامعه اسلامی مفید، ضروری و در تمدن‌سازی اسلامی کارآمد باشد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۳۵-۳۸).

پس از انقلاب رویکردهای متفاوتی در میان متفکران مسلمان، درباره معنای علم دینی پدید آمد و به بیانی می‌توان گفت که این معانی توسعه یافته است. در مجموع می‌توان این دیدگاه‌ها را به حداقلی، میانی و حداکثری تقسیم کرد. رویکردهای حداقلی، با محور قراردادن هدف، یا موضوع؛ دینی شدن علوم را به دینی شدن هدف یا موضوع^۱ می‌داند.

رویکرد میانی دینی شدن علوم را به تأثر از پیش‌فرض‌های متافیزیکی برآمده از دین می‌داند (ر.ک: باقری، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰). گفتنی است کسانی که از این تصویر علم دینی جانبداری کرده‌اند، گاهی از متافیزیک علم، افزون بر پیش‌فرض‌های علم، مبانی ارزشی مؤثر بر علم را نیز منظور می‌دارند؛ بنابراین دینی شدن علم را به دینی شدن پیش‌فرض‌های مابعدالطبیعی آن از یک‌سو و دینی شدن اهداف و جهت‌گیری‌های راهبردی آن از سوی دیگر،

۱. برخی موضوعاتی مانند دین، پدیده‌های منتسب به دین، امور مورد اهتمام دین، افراد دیندار یا جوامع دینی را برای مطالعات تجربی پیشنهاد می‌کنند و دینی شدن علوم را به این مقدار می‌پذیرند و منکر فراتر از آن‌اند.

منوط می‌کنند (ر.ک: گلشنی، ۱۳۸۰، ج ۲ و ۳، ص ۱۵۱-۱۶۶).

رویکرد حداکثری آموزه‌های دینی را در متن علم؛ یعنی در فرضیه‌ها و نظریه‌های آن وارد کرده، بدین ترتیب تأثیرگذاری دین در علم دینی را در بالاترین سطح تصویر می‌کند. بیشتر کسانی که چنین رویکردی دارند، اصالت روش تجربی به معنای معیار نهایی بودن آن در مقام داوری را زیرسؤال برده و از نوعی تکثرگرایی روش‌شناختی (استفاده از روش‌های عقلی و وحیانی در کنار روش تجربی) حمایت کرده‌اند.

رویکرد حداکثری خود طیفی از دیدگاه‌ها را در خود جای داده است.

برخی براین باورند که علوم - اعم از طبیعی و انسانی - در صورتی دینی اند که از قرآن و سنت استخراج شوند و این دو از این ظرفیت برخوردارند که چنین علمی را تولید کنند. دسته‌ای دیگر مانند علامه جوادی آملی دینی شده را در استخراج کلیات و اصول از دین و استنباط جزئیات و فروعات از آن کلیات و اصول با عنصر اجتهاد می‌دانند؛^۱ علاوه براینکه عقل حتی عقل تجربی^۲ را همانند نقل دینی، یکی از منابع اثباتی دین به‌شمار می‌آورند و البته مدد‌رسانی نقل را در امور تجربی برای کشف واقعیت ضروری می‌شمارند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۳-۴۳ / جوادی آملی م.، ۱۳۹۲، ص ۳۶۹-۴۰۲).

برخی دیگر براین باورند که اخذ فرضیه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی از دین (رویکرد

۱. البته وی معتقد است نه تنها اصول و کلیات علوم در کتاب و سنت موجود است، برخی از جزئیات علوم طبیعی و انسانی نیز در متون دینی وجود دارد.

۲. وی معتقد است دلالت‌های قطعی موجود در متون دینی که به توصیف امور مادی ناظرند، چندان فراوان نیستند و در موارد دلالت‌های ظنی نیز مخالفتی با داوری تجربی صورت نمی‌گیرد؛ همان‌گونه که در دیگر موارد که هیچ بیان ظنی یا قطعی در دین نیامده است، رجوع به تجربه به‌عنوان معیار داوری بلامانع است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، صص ۸۱، ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۳۳۶ و ۳۳۷).

حداکثری)، با پای‌بندی به معیاربودن روش تجربی در مقام داوری، قابل جمع است.^۱ همان‌گونه که اشاره شد اندیشمندانی نیز برخوردار از هر یک از عناصر و مؤلفه‌های علوم مانند موضوع، محمول، عالیم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و... را در دینی‌شدن علم مطرح می‌کنند و آن را تشکیکی می‌دانند.

شایان ذکر است ملاک‌هایی دیگری نیز برای طبقه‌بندی دیدگاه‌ها در باب علم دینی مطرح شده است؛ مثلاً بر اساس نوع نگاه به دستاوردهای تجربی بشر و آموزه‌های نقلی، می‌توان موافقان علم دینی را به سه دسته طبقه‌بندی کرد: دیدگاه‌هایی که اصالت را به آموزه‌های نقلی می‌دهند و سعی در تحویل یا اندراج دستاوردهای تجربی در ذیل آموزه‌های نقلی دارند. دیدگاه‌هایی که اصالت را به روش تجربی و دستاوردهای تجربی بشری می‌دهند و سعی در تحویل یا اندراج آموزه‌های نقلی در ذیل روش تجربی دارند و دیدگاه‌هایی که سعی در تحویل هیچ‌یک به دیگری ندارند، بلکه به نوعی جمع میان هر دو با توجه به تبیین جایگاه هر یک در منظومه معرفتی انسان پرداخته‌اند و سخن از ضرورت تلازم و برقراری هماهنگی میان تمامی راه‌های کسب معرفت به میان می‌آورند (سوزنجی، ۱۳۸۹، صص ۱۹۳-۱۹۴).

۱. این دیدگاه معتقد است بخشی از آموزه‌های دینی را به دلیل اینکه از دسترس عقل خارج و از قلمرو تجربه فراترند، ناگزیر خواهیم شد کنار بگذاریم یا ادعاهای تجربه‌ناپذیر را در پانوشته‌ای اختصاصی قرار دهیم. با اتخاذ این شیوه، ضمن آنکه دین‌باوران از دریافت دیدگاه جامع و همه‌جانبه دین نسبت به موضوع مورد مطالعه، محروم نخواهند شد، دیگران نیز می‌توانند بر اساس معیارهای روش‌شناسی غالب، به ارزیابی گزاره‌های تجربه‌پذیر علم دینی بپردازند و از این منبع معرفتی سرشار بهره‌مند گردند. افزون‌براینکه برخی آموزه‌های تجربه‌ناپذیر دین ممکن است در اثر پیشرفت علوم به‌مرور زمان وارد قلمرو تجربه شوند. همانند این پیشنهاد را می‌توان در باب هنجاری‌کردن علم دینی نیز مطرح کرد (ر.ک: بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، صص ۱۲۷، ۱۳۳ و ۱۳۸).

در حال اینکه مقصود از علم دینی چه چیزی می‌تواند باشد، پس از انقلاب اسلامی به بلوغ و پختگی کافی رسیده است و به نظر می‌رسد که باید از مرحله گذر کرد و مراحل دیگر مباحث علم دینی را پی‌گیری کرد.

ب) طرح دلایل منکران و موافقان

از میان چهار جریان پیش‌گفته تنها جریان دوم به انکار علوم انسانی اسلامی پرداخته است. این انکار بر اساس این تلقی ناصحیح بوده است که مقصود مدعیان علم دینی، علم برآمده از آیات و روایات است؛ بنابراین آنان این علم را یک علم صرفاً نقلی ارزیابی کرده‌اند که روش تجربی را روش معیار در مقام داوری نمی‌داند و بر این اساس به انکار آن روی آورده‌اند (ر.ک: سروش، <http://drsoroushh.blogfa.com/post-21.aspx>).

البته این انکار گاهی با استناد به دلایلی بوده که در مبانی خاص علم‌شناختی و دین‌شناختی آنان ریشه داشته است؛ مانند اینکه: ۱. علم، روشی تجربی دارد؛ ۲. علم، موضوع معین و عوارض ذاتی واحدی دارد؛ ۳. روش علم، نفس‌الامری و ثابت است؛ ۴. علم، دارای دو مقام گردآوری و مقام داوری است و برای علمی شدن گزاره‌ها فقط در مقام داوری به روش تجربی نیاز است، نه مقام گردآوری؛ ۵. علوم انسانی، علوم است که رفتارهای جمعی و فردی و ارادی و غیرارادی و آگاهانه و ناگاهانه انسان را به قالب نظم‌های تجربه‌پذیر (تکرارپذیر و همگانی) می‌ریزند، ابطال‌پذیرند و توانایی پیشبینی می‌بخشند و ...

همچنین قلمرو دین، قلمرو حداقلی است و بالطبع نمی‌تواند تأمین‌کننده نیازهای بشر در قلمرو علوم و معارف باشد (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۶، ص ۱۳۱-۲۲۹).

در نقد این مبانی مطالب فراوانی گفته شده است و موارد ذیل را از اهم آن می‌توان دانست:

در مبانی معناشناختی: اولاً، تصلب بر اصطلاح علم به معنای (Science)؛ ثانیاً، تلقی یادشده از علم دینی، وجه صحیحی ندارد.

در مبانی علم‌شناختی: اولاً، انحصار روش‌شناختی قابل دفاع نیست و وجهی وجود ندارد که تنها روش معرفت علمی را روش تجربی بدانیم. ثانیاً، تفکیک مقام گردآوری از مقام داوری و تأثیرناپذیری مقام داوری از جهان‌بینی‌ها و ارزش‌ها از پشتوانه منطقی برخوردار نیست. ثالثاً، اگر بر اساس یک قرارداد، علم را به معارفی محدود کردیم که روش تجربی، روش معیار در مقام داوری باشد، باز نمی‌توان از انکار علم دینی دفاع کرد؛ زیرا می‌شود تصویر صحیحی از علم دینی داشت و دین را بر موضوع، غایت، مبانی علوم و بر انگاره‌ها و نگره‌ها تأثیرگذار دانست.

در مبانی دین‌شناختی: اولاً، روش تعیین قلمرو دین، روش درون‌دینی است، نه برون‌دینی. ثانیاً، حداقلی بودن قلمرو دین با نقدهای جدی روبه‌روست. حداکثری بودن قلمرو دین می‌تواند دو معنای اساسی داشته باشد که بر اساس هر دو معنا می‌توان تصویر صحیحی از علم دینی ارائه کرد و بهره‌مندی حوزه‌های گوناگون علوم و معارف بشری را از منابع دینی نشان داد (ر.ک: همو، ۱۳۹۴، ص ۹۷-۱۲۶).

نویسنده براین باور است که اگرچه پیش از انقلاب هیچ کار درخوری در این باره مشاهده نشد و نقدهای جدی مبانی معناشناختی، علم‌شناختی و دین‌شناختی منکران، پس از انقلاب اسلامی از سوی فرهیختگان حوزی و دانشگاهی ارائه شده است، اما هنوز تا تولید ادبیات مناسب، مجاب‌شدن جامعه علمی و ایجاد گفتمانی واحد، فاصله‌هایی وجود دارد؛ از این رو بر حوزه‌های علمیه و مراکز علمی است تا عمیق‌تر و پویاتر به این عرصه ورود نمایند.

۳-۳-۳. تولید علوم انسانی اسلامی

از گام‌هایی که پس از انقلاب برداشته شده، گام تولید علوم انسانی اسلامی است.

توجه به این نکته مهم است که علوم انسانی اسلامی به صورت تدریجی به صورت یک رشته در می آید و شکل می گیرد. این علوم مانند دیگر علوم، دارای سه جهان اول، دوم و سوم است: جهان اول، همان واقعیات اجتماعی است که بشر با آن درگیر است. جهان دوم، عبارت است از جهان اندیشه‌ها و ذهنیات و ایده‌ها (جهان تجربه‌های مستقیم و ذهنی انسان) و جهان سوم، جهان بین‌الذهانی (محصولات و فرآورده‌های ذهنی انسانی همچون آثار علمی، ادبی، هنری و فرآورده‌های صنعتی و تکنولوژیکی) می‌باشد. روابط عوالم سه‌گانه از سنخ تعامل دوسویه و رفت و برگشتی (دیالوگی) است. جهان اول، از یک سو جهان دوم و سوم را ایجاد می‌کند و در مقابل، جهان دوم و سوم، می‌توانند جهان اول جدیدی خلق کنند (باتوجه به برساختگی واقعیت اجتماعی و اعتباری بودن موضوع علوم انسانی)؛ براین اساس فرایند تحول علوم انسانی به ترتیب عبارت است از: تحقق مسئله اجتماعی، تولید ایده و نظریه، انباشت مسائل نظری و نظریه‌ها و درنهایت شکل‌گیری نظام مسائل ذیل موضوع و عنوان واحد؛ که در این مرحله، دیسپلین‌ها متولد می‌شوند. به عبارت دیگر فرایند شکل‌گیری علم (دیسپلین) از واقعیت اجتماعی، مسئله و نظریه شروع می‌شود و با شکل‌گیری مجموعه مسائل و نظریه‌ها حول محور خاص، علم نیز شکل خواهد گرفت. به دیگر سخن، باتوجه به واقعیت اجتماعی، نخست مسئله طرح می‌شود که برای پاسخ به آن، مراحل طی می‌شود و به پاسخ آن می‌رسیم و گاه، در حل مسئله، نظریه‌های گوناگونی شکل می‌گیرد. پس از تولید مجموعه مسائل و نظریه‌های گوناگون ذیل یک عنوان کلی (با هر معیاری؛ خواه با محوریت موضوع، روش، غایت یا ...)، می‌توان مدعی شکل‌گیری علم به معنای دیسپلین بود؛ بنابراین تحقق یک رشته علمی، به صورت طبیعی، امری تدریجی است و بعضاً چندین دهه یا سده طول خواهد کشید. البته به‌رغم فرایند طبیعی و تدریجی در شکل‌گیری دیسپلین‌ها، از جهاتی هدایت‌پذیر و مدیریت‌پذیرند. نوع مبانی و زیرساخت‌های معرفتی و همچنین نوع انتظارات

جامعه و عالمان، در لایه‌های گوناگون علم و به‌صورت نامحسوس در جهت‌گیری‌های کلی علم اثر مستقیم دارند. این مسئله را می‌توان درباره علوم انسانی پیش از انقلاب و پس از انقلاب نشان داد. باتوجه به واقعیت‌های اجتماعی پیش از انقلاب از یک‌سو و نظریه‌ها و دیدگاه‌های الهیاتی و اجتماعی حضرت امام^ع از سوی دیگر، منشأ حوادث و وواقعیتهای مهم اجتماعی مانند انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی شده است.

وضعیت موجود: آنچه تاکنون در قسمت تولید علوم انسانی اسلامی صورت پذیرفته است سطوح گوناگونی دارد که بیشتر آنها اولاً، به تبیین مبانی علوم انسانی اسلامی و ثانیاً، ارائه مدل و الگوی تولید علم دینی و پژوهش درباره آنها اختصاص داشته است و کمتر به برآیند این مبانی در نظریه‌ها و حل مسئله توجه شده است. به‌بیانی دیگر بررسی کتاب‌ها و مقالات منتشرشده در رشته‌های علمی خاص مانند اقتصاد و مدیریت و علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و...، از آن حکایت دارد که آثار معطوف به مبانی بیشتر از آثار معطوف به حل مسئله بوده است.

نویسنده آن‌گونه که در کتاب «درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی» به آن اشاره و آن را در قالب مقاله‌ای عرضه کرده است^۱ بر این ادعا پای می‌فشارد که اگرچه اقدامات انجام‌شده در جای خود ضروری بوده و از این جهت ستودنی است، اما اینک باید از این مرحله گذر کرد و به‌دنبال اشراق مبانی دینی و باورهای کلامی در عناصر و مؤلفه‌های علوم انسانی بود.

دیدگاه‌های گفته‌شده فارغ از اینکه نتوانسته‌اند فرایند تولید علم دینی را به‌خوبی تبیین

۱. مقاله حاضر در مجله فلسفه دین باعنوان «باورهای کلامی و علوم انسانی (جایگاه و چگونگی تأثیر)» چاپ شده است.

کنند و بر عنصر خاصی از عناصر پیش گفته تأکید کرده و بحث را در کلان خود ندیده‌اند، بر اساس همان مدل پیشنهادی خود نیز نتوانسته‌اند در مرحله عمل ادبیات لازم را تولید کنند؛ از این رو در فاز اجرای مدل اگرچه کارهای ارزشمندی انجام شده، اما تا نقطه مطلوب فاصله بسیاری است.

اگر همان گونه که بیان شد این سخن را بپذیریم که دینی شدن علم به صورت تشکیکی و به میزان اشراب آموزه‌های دینی در مؤلفه‌های علوم انسانی است، در این مرحله ضروری است حوزه‌های علمیه به دو کار مبادرت ورزند: اول اینکه تمهیدات لازم به منظور اجرایی شدن مدل‌های پیشنهادی را فراهم کنند. به بیانی دیگر مراکز علمی دانشگاهی و حوزوی، باید در جهت هدایت، کمک و مدیریت مؤسسات و دستگاه‌هایی که تولید علم دینی را بر اساس مدل‌های پیشنهادی خود دنبال می‌کنند، نقش آفرینی کنند. پروا واضح است که این نقش آفرینی صرفاً یک نقش ستادی خواهد بود که بر اساس یک برنامه و طرح جامع و دقیق می‌تواند تحقق بخش اهداف حوزه‌های علمیه باشد.

دوم اینکه به منظور ایفای رسالتی که برای پیدایش تمدن نوین اسلامی برعهده دارد، تلاش مضاعفی را در جهت اشراب آموزه‌های دینی در هر یک از عناصر ماهیت‌ساز و هویت‌بخش علوم انسانی، سامان دهد که از جمله آنهاست: اجرای برنامه‌های پژوهشی گوناگون در جهت تولید مبانی عام علوم انسانی مطلوب (مبانی که میان همه علوم انسانی، مشترک است) و مبانی دخیل در علوم انسانی خاص.

نویسنده بر این باور است که توفیق در این قسمت بدون تأسیس نهادی توانمند و پویا در حوزه میسر نیست. این نهاد اولاً، باید خود صاحب مبنا و نظریه کلان برای تولید علوم انسانی اسلامی باشد که در این باره دیدگاه مطرح شده در همین نوشتار می‌تواند راهگشا باشد و نقش نظریه راهنما را ایفا نماید و ثانیاً، با رصد وضعیت موجود به تناسب امکانات و اولویت‌ها پژوهش‌هایی را بر اساس همان طرح کلان ترسیم کرده و در دستور

کار خود قرار دهد تا گام به گام به اهداف گفته شده نزدیک شود.

در پایان توجه به این نکته لازم است که بحث ترویج و اقدامات لازم در موضوع اثربخشی گام مستقلی پس از این مرحله نیست و باید آن را در هر یک از مراحل سه گانه مطرح کرد. به بیانی دیگر برای توفیق در هر یک از مراحل گفته شده، ضروری است که ادبیات لازم تولید و در جامعه نخبگانی و علمی تلقی به قبول شود؛ زیرا علم از هویت جمعی برخوردار است.

نتیجه

به رغم ضعف منابع پژوهش می توان حاصل پژوهش حاضر را که یک کار میدانی بر اساس اطلاعات موجود در فضای مجازی می باشد در عرصه های ذیل دانست:
در عرصه نهادهای تأسیس شده باید گفت:

۱. همه نهادهایی که به گونه مسئولیت در تولید علوم انسانی اسلامی دارند، پس از انقلاب اسلامی تأسیس شده اند؛
۲. تربیت نیروی انسانی و تولید آثار مکتوب از اولویت های اصلی این نهادها بوده است؛
۳. برخی از این پژوهشگاه ها و جبهه همت خود را ترجمه آثار غربی ها و گذشتگان قرار داده اند؛

۴. تمرکز اصلی بسیاری از این پژوهشگاه ها بر تولید علوم انسانی اسلامی نبوده است. البته می توان از پژوهشگاه هایی مانند پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی نام برد که دغدغه بیشتری برای اسلامی سازی علوم انسانی از دیگر مؤسسات و نهادهای علمی داشته اند.
- از این رو می توان ایجاد و تأسیس پژوهشگاه ها و تربیت نیروی انسانی و تولید آثاری در این باره را از کامیابی ها برشمرد اما کاستی را می توان عدم اختصاص تمام همت و ظرفیت این نهادها در اسلامی سازی علوم انسانی دانست.

در عرصه و حوزه موضوعی با بررسی ۱۲۳ کتاب منتشره در سال‌های گوناگون نتایج ذیل حاصل شد:

۱. در حوزه نقد علوم انسانی تنها ۱۳ اثر به چشم می‌خورد که البته برخی از آنان وضعیت موجود علوم انسانی در ایران را نقد کرده‌اند و ناقد علوم انسانی رایج نمی‌باشند. عمده نقدهایی که در این سال‌ها انجام شده است ناظر به چهار محور معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی بوده است. به نظر می‌رسد در حوزه نقد علوم انسانی اگرچه کارهای ارزشمندی صورت گرفته است، ولی باز هم باید کارهای جدی‌تری انجام شود. پس یکی از کامیابی‌ها توسعه در نقد است که پیش از انقلاب نبوده است.
 ۲. در حوزه پیرانگاره‌ها با ۱۰۴ اثر مواجه‌ایم که نخستین آنان مربوط به سال ۷۱ می‌باشد. اگرچه پیش از انقلاب برخی از مباحث ناظر به این حوزه در سخنان اندیشمندان مطرح بوده است؛ مثلاً شهید مطهری به معنای علوم اسلامی توجه و چهار معنا را برای آن ذکر کرده است، اما این بحث‌ها پس از انقلاب به صورت جدی دنبال شد؛ از این‌رو اولاً، رویکردها متفاوتی (شامل حداقلی، میانی و حداکثری) در معنای علوم اسلامی پدید آمد و ثانیاً، ناظر به امکان علوم انسانی اسلامی مبانی منکران علم دینی مورد تحلیل دقیق قرار گرفت. البته این محور نیز مانند محور اول نیازمند بازپژوهی و عمق‌بخشی است.
 ۳. در حوزه تولید علوم انسانی اسلامی یعنی گام سوم باید گفت که اگرچه علوم انسانی اسلامی به معنای عام پیش از انقلاب وجود داشته‌اند و به همین علوم نیز به جهت اشتغال بر نظریه‌هایی در پیدایش انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی و طراحی ساختارها و نهادهای دولت اسلامی مؤثر بوده‌اند، اما تولید علوم انسانی اسلامی به معنای خاص آن از دغدغه‌های پس انقلاب مراکز یاد شده می‌باشد.
- بر اساس آمار ارائه‌شده می‌توان اذعان کرد که آثار معطوف به مبانی بیش از آثار معطوف به مسائل بوده است و در این عرصه تا نقطه مطلوب فاصله بسیاری وجود دارد.

از این رو در این شرایط باید همت خود را در محور سوم متمرکز کنیم که شامل اصطیاد مبانی عام علوم انسانی مطلوب و آنگاه تنقیح و ارائه مبانی دخیل در علوم انسانی خاص به صورت مستوفی و جامع با لحاظ و عنایت به میزان تأثیرگذاری شاخص‌ها در اسلامیت علوم می‌شود.

علاوه بر این نظریه‌هایی را تولید کند که در مرحله سوم (تشکیل دولت اسلامی) نهادها و ساختارهای متناسب را طراحی کند و در مرحله چهارم (تشکیل جامعه اسلامی؛ یعنی جامعه‌ای که همه مقاصد، اهداف و آرمان‌های اسلام همچون عدالت فراگیر و... در آن تحقق یافته باشد) و مرحله پنجم (تشکیل امت اسلامی یا ایجاد تمدن اسلامی) کارآمد باشند.

در پیمودن این راه اگرچه باید سرمایه‌گذاری بیشتری صورت پذیرد و حوزویان باید با جدیت بیشتری در این قسمت وارد شوند، اما انتظار تولید رشته علمی گوناگون علوم انسانی اسلامی در یک فرآیند چهل ساله یک انتظار نامعقول است و در این وادی باید از شتاب‌زدگی پرهیز کرد و صبور بود.



۱. ایمان، محمدتقی؛ پارادایم‌های علوم انسانی غربی و اسلامی (علامه طباطبایی فیلسوف علوم انسانی - اسلامی)؛ به کوشش عبدالحسین خسروپناه؛ ج ۲؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۲. باقری، خسرو؛ هویت علم دینی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۳. بستان (نجفی بستان)، حسین و همکاران؛ گامی به سوی علم دینی؛ ج ۱؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۴. ترخان، قاسم «انکار علم دینی در محک نقد»، قبسات؛ ش ۷۵، بهار ۱۳۹۴، ص ۹۷-۱۲۶.
۵. ترخان، قاسم «سطوح سکولار علوم تجربی»، کتاب نقد؛ ش ۵۵ و ۵۶، تابستان و پاییز ۱۳۸۹، ص ۱۳۱-۱۷۹.
۶. ترخان، قاسم؛ درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ «فلسفه الهی و محال بودن علم غیردینی»، کتاب نقد، ش ۶۹، اسفند ۱۳۹۲، ص ۲۳-۴۳.
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ شریعت در آینه معرفت؛ قم: نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۹۲.
۹. جوادی آملی (جوادی آملی م.)، مرتضی؛ «تبیین نظریه حضرت آیت‌الله علامه جوادی آملی»، فصلنامه کتاب نقد، ش ۷۱/۷۰، شهریور ۱۳۹۳، ص ۳۷۱-۴۰۴.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی؛ نرم‌افزار حدیث ولایت؛ تهران، انتشارات انقلاب اسلامی وابسته به دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی)، ۱۳۸۹.
۱۱. خسروپناه، عبدالحسین و همکاران؛ در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی؛ ج ۱؛ قم:

- دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲.
۱۲. سروش، عبدالکریم؛ «راز و ناز علوم انسانی»؛ ۱۳۸۹؛ مندرج در:
<http://drsoroushh.blogfa.com/post21-.aspx>.
۱۳. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع؛ چ ۳، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۱۴. سوزنچی، حسین؛ معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.
۱۵. شریفی، احمدحسین؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ چ ۲، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۹۴.
۱۶. فروند، ژولین؛ نظریه‌های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۱۷. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۸. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
۱۹. نصر، سیدحسین؛ نیاز به علم مقدس؛ حسن میانداری؛ قم: طه، ۱۳۷۹.